



سه دهه روایت زنانه

کتاب «بانو، مینا و دیگران» مجموعه‌ای ۳۰ ساله

از داستان‌های **ناهید طباطبایی** است

معرفی کتاب

بانو، مینا و دیگران

نویسنده: ناهید طباطبایی

مترجم: حسام فروزان

انتشارات: چشمه

قیمت: ۷۵۰ هزار تومان

مهسا طاعتی

خبرنگار گروه فرهنگ

بازنمایی زن‌ها در داستان‌های فارسی از دوران کلاسیک تا معاصر با تحولات بنیادینی مواجه شده است. زن در اغلب آثار کلاسیک نه‌تنه‌دار موقعیت‌های خانگی، بلکه‌در اجتماع و سیاست نیز حق نداشت که دست به انتخاب و تغییر در زندگی شخصی‌اش بزند و موجودیت او زیر سایه سنت و مرد‌ها به‌رسمیت شناخته می‌شد. اما با آغاز دوران مدرن در ادبیات فارسی به‌خصوص از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، زن به‌مثابه زن، موردتوجه داستان‌نویس‌های مدرن قرار گرفت و مشکلات، تضادها و پیچیدگی‌های درونی افکار و خواسته‌های آن‌ها روایت شد. هرچند این تحول از نظر ارتقای جایگاه و هویت زن‌ها در ادبیات فارسی مثبت است، اما در سال‌های اخیر با افزایش چشمگیر تولیدات ادبی دربرابر چالش‌های زندگی زنانه، معضل جدیدی هم به‌بنیاب آن‌ها اضافه شده و آن هم، تقلیل بازنمایی زنان به تصویرهای تک‌بعدی و بعضاً ضدزن است. دراین‌میان نویسنده‌هایی اندک اما تأثیرگذار مقابل تکثیر این نگاه غلط ایستاده‌اند. ناهید طباطبایی یکی از چهره‌های مهم وبرجسته داستان‌نویسی فارسی است که با روایت‌هایی متفاوت و غیرتکراری، نگاهی انسانی و روانشناختی به بازنمایی پیچدگی‌های شخصیت زنان در دنیای مدرن بخشیده است. رویکردی خلاقانه‌با حساسیت‌فراوان نسبت به تفاوت‌های طبقاتی، تنوع زبانی، گسست‌های فرهنگی- اجتماعی، در جدیدترین کتاب چاپ‌شده از او به‌نام «بانو، مینا و دیگران» در قالب مجموعه داستان‌های او طی سه‌دهه فعالیت مستمر و بی‌وقفه کنار هم قرار گرفته‌اند تا تصویری جامع و کامل از کارنامه داستانی ناهید طباطبایی و داستان‌نویسی مدرن زنانه‌معاصر نشان بدهد.

❖ بانوی داستان‌نویسی معاصر

ناهید طباطبایی، یکی از نویسنده‌های زن برجسته و معاصر ادبیات فارسی است که فعالیت در حرفه نویسندگی را سال ۱۳۷۱ با انتشار کتاب «بانو و جوانی خویش» شروع کرد. البته ورود او به عرصه نویسندگی و ترجمه به دوران نوجوانی، جوانی و تحصیل‌اش در رشته نمایشنامه‌نویسی تحت آموزش اساتید بزرگی همچون بهرام بیضایی و محمود دولت‌آبادی برمی‌گردد. از آن سال‌ها تاکنون، ناهید طباطبایی آثار متعددی در قالب داستان کوتاه و رمان منتشر کرده است. «حضور آبی مینا»، «چهل سالگی»، «شصت‌سالگی»، «آبی و صورتی»، «رکسانا نیستم اگر...» و «سور شبانه» از مهم‌ترین آن‌هاست.

او همچنین کتاب‌هایی ازویر جینا وولف و جویس کارول اوتس را به فارسی ترجمه کرده است. طباطبایی علاوه بر نویسندگی و ترجمه، در فیلم‌نامه‌نویسی هم فعالیت‌هایی داشته است. حتی فیلم‌هایی چون «چهل سالگی» و «جامه‌داران»، براساس آثار او ساخته شده‌اند. جدای از کارنامه مفید ومؤثر در داستان‌نویسی فارسی، آنچه او را از سایر نویسنده‌های زن معاصر متمایز کرده، ممارست و تمرکزش بر هویت‌فردی، بحران‌های میان‌سالی و چالش‌های زنان در جامعه ایران طی سه‌دهه اخیر است. خواندن مجموعه‌داستان‌های او هم‌زمان، هم می‌تواند تصویری از داستان‌نویسی مدرن در ۳۰ سال اخیر ارائه دهد، هم آینه‌ای شفاف از کارنامه کاری این نویسنده برجسته باشد. کتاب «بانو، مینا و دیگران» فرصتی در اختیار مخاطبان

گاه، گویای نیازی اضطرابی و اغل، هر دوی اینها. این پیشاموسیقی است و همان جایی که باید آغازگاه این تاریخ باشد.» اندرو فورد با تکیه بر همین چارچوب مفهومی و نظری تقریباً نامتعارف، از پرداخت دقیق به سنت موسیقی کلاسیک غربی عبور می‌کند و اهم تلاش‌اش را صرف بر جست‌وسازی میراث غنی و کمتر دیده‌شده موسیقی در جغرافیاهای فرهنگی می‌کند. نقطه‌قوت اصلی کتاب را نیز باید رویکرد موضوع‌محور آن دانست: رویکردی که امکان حرکت آزادانه روایت میان دوره‌های مختلف تاریخی را فراهم می‌کند و با میان‌برده‌هایی که کوتاه‌اند و دقیق، نمونه‌هایی مشخص و مستند از سبک‌ها، آثار یا شیوه‌های موسیقایی را پیش چشم خواننده می‌گذارد. همه این بخش‌ها به استدلال اصلی کتاب عینت می‌بخشند.

❖ همه‌انسان‌ها شیفته موسیقی‌اند

کتاب «تاریخ فشرده موسیقی»، اثری مهم در تبارشناسی علاقه‌مان به موسیقی است. نویسنده با اینکه تأکید می‌کند که کتابش داعیه جامعیت ندارد و فقط نمونه‌هایی را آگاهانه و در خدمت روایت کلی انتخاب کرده تا کارکردهای موسیقی ومسیرهای تحول آن را روشن کند، از همین رهگذار به ریشه‌های پیوندانس آمیز انسان با موسیقی هم می‌پردازد. برای نمونه به موسیقی محلی توجه جدی‌تری نشان داده است؛ چرا که به باور فورد، موسیقی از همین بسترهای می‌خیزد و آینه‌اش نیز، به‌همین قیاس، در همین جاشکل خواهد گرفت. او از همین زاویه، حکمی کلی‌تر هم می‌دهد: همه از هنر موسیقی لذت می‌برند و هر چقدر هم سلیقه‌ها و انتخاب‌هایمان در سبک‌ها و ژانرها متفاوت باشد، دست کم در یک نقطه اشتراک داریم: «صدای خوش و موزون را دوست داریم». اندرو فورد پس از بحث دربرابر همه این موضوع‌ها در مورخه کتاب‌اش سوآلی اساسی می‌پرسد که به‌همان اندازه پرسش بنیادین اولیه مهم است: موسیقی چیست؟ او معتقد است موسیقی زبانی جهان‌شمول نیست و فقط باید گفت اهمیتی جهان‌شمول دارد که تعیین‌پذیر نیست. جرابی‌اش از نظر فورد این است که فرهنگ‌های متفاوت و افراد گوناگون در بستر آن فرهنگ‌ها، موسیقی را بنا به طیفی از دلایل مختلف مهم می‌دانند. اما آیا وجهی از تجربه موسیقی وجود دارد که برای جملگی ما مشترک باشد؟ پاسخی که فورد می‌دهد تامل‌برانگیز است: «حتی اگر آنهایی از ما که بنا به اقرار خود هیچ نسبتی با موسیقی ندارند در اتفاقی با سازی کوبه‌ای یا پیانو، با گیتار یا بازولوفون کودکان‌ای تنها بماند، دیری نمی‌گذرد که از پس مقاومت در برابر بیرون کشیدن صدایی از آن آلات برنی‌آید». کتاب «تاریخ فشرده موسیقی»، بر خلاف عنوانش کتابی کامل است که روایت نویسنده از تاریخ موسیقی را دقیقاً بر نت درست آن می‌نشانند. وجه تمایز و مشخصه کتاب که لذت خواندن آن را دوچندان می‌کند، حاشیه‌پردازی‌ها و نقل حکایت‌هایی است که تقریباً در هر صفحه دیده می‌شوند و خواندن را لذت‌بخش‌تر می‌کند. درواقع خواننده در حین خواندن کتاب، به‌درکی عمیق از چگونگی کارکرد موسیقی در بسترهای اجتماعی و فرهنگی گوناگون، همچنین پیوندها و تأثیرات متقابل سنت‌های مختلف موسیقایی دست می‌یابد. فورد یک گام هم فراتر می‌گذارد و از ما می‌خواهد دربرابر این بی‌اندیشیم که موسیقی چیست؟ چرا پدید آمده؟ و چرا گاه آهسته و گاه با شتابی چشمگیر دگرگون می‌شود؟ او درباره همه این جریان‌های پیوسته صدا که نام موسیقی بر آن گذاشته‌اند، با نثری سنجیده و مثال‌زدنی، اطلاعاتی دست‌اول در اختیار خواننده می‌گذارد. این چنان گیراست که می‌توان بخش‌های طولانی‌اش را یک‌نفس خواند و خسته هم نشد. اگر هم خواننده شیفتگی بیشتری به موسیقی داشته باشد، آن قدر ایده‌های جالب به چشم‌اش می‌خورد که ممکن است بارها آن را از قفسه بیرون بکشد و به آن رجوع کند. این کتاب برای همه، فارغ از اینکه سلیقه یا دانش موسیقایی‌شان چقدر باشد، خواندنی و آموزختنی است. اثری است که هنری با امکانات بی‌پایان را جشن می‌گیرد: هنری که از سپیده‌دم تاریخ تا امروز، به شیوه‌های بی‌شمار، غنایی یگانه به زندگی افزوده است.

شعر نجوان درویش سخن می‌گوید، چیست؟ اینجا روی دیگر سکه شعری درویش را باید موردتوجه قرار داد و شاید به چیزی رسید شبیه آنچه تاکنون تارن نوشته است: «مقاومت در خون و در خاطره جاری است اما این شعر، هر چقدر هم که وحشیانه باشد، پذیرشی غنایی و انسانی از دشمن و از دشمنان است»؛ زیرا گویی نجوان می‌داند «شر هرگز نمی‌خواهد».

بر این باید افزود، این دیدگاه را که شعرهای نجوان درویش با زبانی ساده و بی‌پیرایه، مخاطب را به اندیشیدن درباره رنج‌ها و امیدهای انسان معاصر دعوت می‌کند. نجوان در شعر خود، به ظلم‌هایی که بر ملت‌اش رفته است، می‌پردازد اما این باعث نمی‌شود که از مردم ستم‌دیده دیگری که در معرض تبعیض نژادی، زبانی و فرهنگی قرار گرفته‌اند غافل شود. به‌همین دلیل است که شعر او هم‌زمان شعری عربی و جهانی است. شعر حاشیه‌نشین‌ها و استعمارشدگان تاریخ است: او از آمازیغ (آزاد مردان) آفریقا، کرد، عرب، ایرانی، ترک و ارمنی می‌گوید. با خیام در نیشابور، با حافظ در شیراز، با احمد شوقی در مصر و با ازستو کاردینال در نیکاراگوئه هم‌سخن می‌شود. به اصفهان و شیراز و بخارا و اهواز اشاره می‌کند. همین باعث شده است که حتی برخی چپ‌سا گزاف‌کارانه، او را با مولانا مقایسه کنند: «اگر چه اشعار او گاهی سیاسی است، اما پیامی جهانی را در خود جای داده که یادآور اشعار عرفانی بزرگی مانند مولوی است.»

با این همه کمتر می‌توان تردید کرد که نجوان خود را همراه همه مظلومان در برابر ظالمان قرار می‌دهد و ستمکاران را در نهایت بازندگان تاریخ می‌داند. نمونه‌ای از این نگرش او را می‌توان در شعر «چه کسی ارمانه را به یاد می‌آورد؟» دید. عنوان این شعر عبارتی است منسوب به آدولف هیتلر که برای واکنش احتمالی به نسل‌کشی و بی‌اهمیت جلوه‌دادن آن گفته شده است. پاسخ نجوان اما به چنین پرسشی قاطع و کوبنده است: «من آنها را به یاد می‌آورم. / من هر شب با آنها سوار اتوبوس کابوس‌های من/ قهوه امروز صبح را/ با آنها می‌خورم. / ای قاتل چه کسی تو را به یاد می‌آورد؟»

یادنامه

می‌توسم فردا نتوانم تمام‌اش کنم

سوم دی‌ماه، سالروز تولد

محمدابراهیم باستانی‌پاریزی



رضا شاهملکی

پژوهشگر تاریخ

نیمه‌شب بود؛ واپسین روزهای حیات استاد و هجوم بیماری‌واناتوانی، مهندس حمیدباستانی‌پاریزی، فرزند، برای احوال‌پرسی از پدر پایین آمد. او را دید که از خواب بر خاسته، پشت میز تحریر نشسته و قلم در دست، تند و بی‌وقفه می‌نویسد. پرسید: «بابا، این وقت شب؟ چه کار می‌کنید؟» استاد سر بلند کرد و گفت: «مقاله‌ای است که قول‌اش را به روزنامه اطلاعات و آقای دعایی داده بودم... می‌توسم فردا نتوانم تمام‌اش کنم.» (نقل از کتاب باستانی‌پاریزی‌شدن) این‌صحنه، تنها یک خاطره خانوادگی نیست؛ چکیده زیست فکری محمدابراهیم باستانی‌پاریزی است. مردی که تا واپسین لحظات زندگی، تاریخ را نه شغل می‌دانست، نه سرگرمی؛ بلکه یک ملت و به وجدان خویش. آن شب، فقط مقاله‌ای را تمام نمی‌کرد؛ او همان روشی را به پایان می‌برد که سراسر عمرش را شکل داده بود؛ وفاداری به کار تا تمام تاریخ. سوم دی‌ماه، سالروز تولد محمدابراهیم باستانی‌پاریزی، تنها یادبود یک مورخ نامدار نیست؛ فرصتی است برای بازخوانی یک «روش»، روشی که، نه‌در دانشگاه‌محبوس ماند، نه به تاریخ‌نویسی بی‌پشتوانه فروغلیند. او راهی میانه‌گشود و با کوششی مثال‌زدنی آن را پیمود: از پاریز تا پاریس، از روایت‌های محلی تا افق‌های جهانی. پاریز برای او صرفاً زادگاه نبود؛ زاویه نگاه بود. تاریخ را پیش از آنکه در کلاس درس بیاموزد، در مسجد و بازار، در حافظه شفاهی کویرنشینان و در زندگی روزمره مردم تجربه کرد. همین تجربه زیسته به او آموخت که تاریخ اگر از مردم جدا شود، تاریخ نیست و اگر از پژوهش فاصله بگیرد، خاطره‌ای بی‌ریشه است. هنر بزرگ او، پیوند زدن این دو ساحت بود: یی‌دا، اما ماندگار. سادگی نثر و طنز شیرین‌اش، گاه به خطا نشانه سطحی‌نگری پنداشته شد؛ حال آنکه در پس این زبان‌روان، روشی دقیق از نقد سلبی و ایجابی نهفته بود. او هم روایت‌های رسمی را به پرسش می‌کشید، هم از سکوت استاد، معنا استخراج می‌کرد. طنز برایش ابزار سرگرمی نبود؛ روشی بود برای شکستن دیوار بی‌اعتمادی میان مردم و تاریخ رسمی. آثار پرشمارش، نمونه‌های درخشان این راهبرد هوشمندانه‌اند. در باستانی‌پاریزی، تاریخ ملک انحصاری قدرت نبود. در حماسه کویر نشان داد که کویر نه حاشیه تمدن، بلکه خاستگاه نوعی خرد زیستی، صبر تاریخی و خلاقیت فرهنگی است. از «معجزه روستا» سخن گفت و یادآور شد که بسیاری از بزرگان فرهنگ ایران، از دل همین جغرافیای به‌ظاهر محروم برخاسته‌اند. برای او، یک آسیاب‌کهنه، یک ضرب‌المثل محلی یا نامه‌ای طنزآمیز از عصر قاجار، اگر درست خوانده شود، به اندازه یک فرمان رسمی تاریخی معنا داشت. دغدغه محوری باستانی‌پاریزی، هویت ایرانی بود؛ هویتی که در شمع در توفان به شمع لوزان اما خاموش‌نشدنی تشبیه می‌شود. او باور داشت راز ماندگاری ایران در پیوند زبان فارسی، تنوع فرهنگی، تساهل تاریخی و سازگاری خلاق با جغرافیاست. ایرانیان، در روایت او، قربانیان منفعل تاریخ نبودند، بلکه کنشگرانی سازگار و مبتکر بودند. او از پیشگامان جدی گرفتن تاریخ محلی به‌مثابه بنیان تاریخ ملی بود. تصحیح و احیای آثار ی چون تاریخ کرمان (تاریخ وزیری) صرفاً کاری دانشگاهی نبود؛ تلاشی برای بازسازی حافظه تاریخی نواحی بود و اثبات این گزاره که تاریخ ایران، حاصل پیوند تاریخ‌های محلی است. ذهن پاریزی، با وجود ریشه‌داشتن در پاریز، به جهان گشوده بود. در (سایه‌های کنگره) از علاقه به سفر به پاریس می‌گوید: نشستن در کافه‌ای و نوشیدن قهوه‌ای، نه از سر شیفتگی، بلکه برای جابه‌جایی زاویه نگاه. دیدن ایران از بیرون، برای فهم عمیق‌تر درون. همین فاصله‌گیری آگاهانه، او را از بسیاری تعصب‌های رایج تاریخ‌نگاری رهاپید. او تاریخ‌نگاری ایران را در دو سطح غنی کرد: سطح مردم و سطح پژوهش. به ما آموخت تاریخ اگر فقط برای خواص نوشته شود، نیمه‌جان است و اگر فقط برای عامه، بی‌پشتوانه. این راه میانه، رهرو نیافت. آیا به داعی سیمین فصیحی بود یا به تعبیر عبدالرسول خیراندیش، به دلیل دشواری چنین رویکردی؟ حتی در واپسین انتخاب، از مردم جدا نشد. یاسداشت باستانی‌پاریزی، بازخوانی آثارش وفادار ماندن به همان تعهدی است که نیمه‌شب آن‌زیر نر هایش نکرد؛ تمام کرد کار تاریخ، به احترام مردم. سوم دی‌ماه، فرصتی است برای بازگشت به آثار او و درک این درس ماندگار: تاریخ، زمانی زنده است که نویسنده‌اش در برابر مردم، احساس مسئولیت اخلاقی کند؛ همان تعهدی که نیمه‌شب آخر، قلم را از دست‌اش پینداخت.